

بازخوانی متن قرآن بر اساس سنت بایبلی

مروری بر کتاب «قرآن و زیرمتن بایبلی آن»

اثر گابریل سعید رینولدز

ایمان تاجی

گابریل سعید رینولدز (متولد ۱۹۷۳) فارغ‌التحصیل مطالعات اسلام از دانشگاه ییل و استاد مطالعات اسلام و الهیات در دانشگاه نوتردام امریکاست. تمرکز پژوهشی او بر مطالعات قرآن، تاریخ مسیحیت، روابط مسیحیان و مسلمانان، و اسلام آغازین است. از تألیفات او می‌توان به کتاب‌های «ظهور اسلام» (۲۰۱۲)، «قرآن و بایبلی» (۲۰۱۸) و «الله: خدا در قرآن» (۲۰۲۰) اشاره کرد. او در حال حاضر مدیر اجرایی «انجمن بین‌المللی مطالعات قرآن» (ایکسا) و از همکاران ثابت مجموعه پادکست‌هایی درباره بایبلی و قرآن در دانشگاه نوتردام است. رینولدز در کتاب «قرآن و زیرمتن بایبلی آن» (۲۰۱۰) می‌کوشد راه‌حلی برای فهم و تحلیل صحیح متن قرآن ارائه کند. رینولدز می‌گوید بیشتر پژوهشگران با این پیش‌فرض به تحلیل قرآن پرداخته‌اند که جزئیات زندگی محمد می‌تواند منبعی برای گشودن گره‌های معنایی آن باشد. اما به عقیده او، این روش نه تنها گره‌گشا نیست، بلکه باعث سردرگمی بیشتر می‌شود. رینولدز ادعا می‌کند قرآن با مخاطبی سخن می‌گوید که داستان‌ها و شخصیت‌های بایبلی را می‌شناسد و در نتیجه، برای فهم بهتر قرآن باید به متون بایبلی مراجعه کرد. رینولدز البته قرآن را در تقابل با متون بایبلی یا جایگزین آن‌ها نمی‌داند، بلکه معتقد است قرآن را باید در سنت موعظه‌نویسی بر اساس متون بایبلی دید، سنتی که هدف آن تولید خطابه‌هایی موعظه‌محور، دل‌نشین و معنوی بر اساس بایبلی برای تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب است. در مجموع، هدف رینولدز در این کتاب تأکید بر «دوری محتوای تفاسیر از متن قرآن» و همچنین «لزوم خواندن قرآن بر اساس متون بایبلی» است.



کتاب «قرآن و زیرمتن بایبلی آن» شامل چهار فصل است: بحران مطالعات قرآن؛ بررسی‌های موردی آیات قرآن؛ قرآن و تفسیر؛ خواندن قرآن به مثابه موعظه‌نامه. در فصل اول رویکردهای روش‌شناختی قرآن‌پژوهان نقد و تحلیل می‌شود. رینولدز می‌گوید در مطالعات قرآن در غرب از آغاز، ارتباط متقابل میان سیره پیامبر و قرآن پیش‌فرض گرفته می‌شود. بهترین صورت‌بندی این رویکرد در کارهای تئودور نولدکه تجلی یافت که سوره‌های قرآن را به چهار بخش مکی اول، دوم، سوم و مدنی تقسیم کرد. این نگاه نولدکه در مطالعات بعدی نیز نفوذ کرد و اکنون نیز نگرش مسلط جامعه علمی است. اما رینولدز این نگرش را نمی‌پسندد و هم‌راستا با جان ونسبرا و برخی دیگر از قرآن‌پژوهان بر آن است که قرآن را نباید با متون پساقرآنی (متون تفسیری مسلمانان) خواند، بلکه آن را باید بر اساس متون پیشاقرآنی (متون بایبلی) تحلیل کرد. هرچند رینولدز، برخلاف ونسبرا، به تعیین زمان رسمی شدن متن قرآن نمی‌پردازد و همین متن قرآن رسمی کنونی را، فارغ از نحوه شکل‌گیری تاریخی آن، به صورت واحدی یکپارچه با متون پیشاقرآنی تحلیل می‌کند.

رینولدز با استناد به اینکه میان مفسران مسلمان و متن قرآن فاصله بزرگی وجود دارد، نتیجه می‌گیرد که برای درک قرآن نمی‌توان به تفاسیر اسلامی مراجعه کرد. او با آوردن مثال‌هایی نشان می‌دهد که مفسران اسلامی در واقع با متنی مبهم روبه‌رو بوده‌اند. بسیاری از آن‌ها به دلیل محدودیت‌های زبانی به متون آرامی، سریانی، یونانی، عبری، حبشی و پهلوی دسترسی نداشتند. همچنین ناچار باید درون چهارچوب‌های اعتقادی محدودی سخن می‌گفتند. اما امروزه درک ما از منابع و همچنین دسترسی‌مان به منابع متعدد بیش‌تر از آن‌هاست و می‌توانیم آزادانه و بدون تعصبات فرقه‌ای معناهای مختلف متون مقدس را بکاویم. از دیدگاه رینولدز، حتی تحلیل انتقادی تفسیر نیز نمی‌تواند ما را به فهم درست قرآن نزدیک کند. در نتیجه، او از قرآن‌پژوهی افرادی چون انگلیکا نویورت نیز انتقاد می‌کند. از دیدگاه او، اگرچه رویکرد نویورت مبتنی بر تحلیل ساختار ادبی قرآن و نشانه‌های مرتبط درون‌متنی آن است، مبنای کار او همان دیدگاه سنتی تقسیم سوره‌های قرآن بر اساس زندگی محمد به مکی و مدنی است.



در فصل دوم، که بیش‌تر حجم کتاب را تشکیل داده، رینولدز می‌کوشد با بررسی موردی سیزده مثال از آیات قرآن و بیان رویکرد مفسران مسلمان نسبت به آن‌ها، نشان دهد که تفسیرهای سنتی از عهده دست‌یابی به معنای قرآن برنیامده‌اند و در بسیاری موارد دچار سردرگمی و ارائه تحلیل‌های مبهم و متعدد شده‌اند. او معتقد است بسیاری از مترجمان مدرن قرآن نیز در همان دام تفسیرهای سنتی افتاده‌اند و به تبعیت از آن‌ها ترجمه‌هایی نادرست و مبهم عرضه کرده‌اند. او هر نمونه را در سه بخش بررسی می‌کند: ابتدا متن آیات را می‌آورد، معنای آنها را بر اساس خود آیات قرآن تحلیل می‌کند، و سپس سؤال‌ها و ابهام‌ها را مشخص می‌کند. در بخش دوم، تفسیر آیات را از دیدگاه مترجمان مدرن غربی (به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی) و مفسران اسلامی می‌آورد. در میان تفاسیر مختلف اسلامی رینولدز پنج تفسیر از مشرب‌های مختلف فکری و دوره‌های زمانی مختلف انتخاب کرده است: تفسیر مقاتل بن سلیمان (د. ۱۵۰)، تفسیر شیعی علی بن ابراهیم قمی (د. بعد از ۳۰۷)، تفسیر طبری (د. ۳۱۰)، تفسیر زمخشری (د. ۵۳۸) و تفسیر ابن‌کثیر (د. ۷۷۴). در نهایت در بخش سوم، توضیح می‌دهد که چگونه با مراجعه به متون بایبلی می‌توان گره از بسیاری ابهام‌ها در عبارات قرآنی گشود.

مطالعه موردی رینولدز در این فصل سیزده عنوان یا موضوع را در بر می‌گیرد که به‌ترتیب از این قرارند: ۱) «سجده فرشتگان»: درباره معنای سجده فرشتگان بر آدم (بقره: ۳۰) و معنای «خلیفه» و روح خداوند (حجر: ۲۹؛ ۲) «الشيطان الرجيم»: توضیح معنای صفت «رجيم» برای شیطان و مشکلات ناشی از در نظر گرفتن ریشه «رجم» به معنای سنگ زدن؛ ۳) «آدم و پیر»: توضیح معناهای متفاوت کلمه «ریش» (اعراف: ۲۶) که در لغت به معنای «پیر» است، اما مفسران گاه آن را مال و متاع و گاه در معنای استعاری زیبایی و زینت معنا کرده‌اند، اما در متون بایبلی به‌ویژه در سفر پیدایش (باب ۳، آیه ۲۱) پس از آشکار شدن عریانی آدم و حوا، خداوند «پوششی از پوست» برای آنان می‌فرستد. در برخی تفسیرها پوست به معنای پر پرنندگان گرفته شده و به نظر می‌رسد قرآن نیز چنین تفسیری از این عبارت ارائه می‌دهد؛ ۴) «ابراهیم و خداپرستی»: درباره معنای کلمه «حنیف» و کاربرد آن درباره ابراهیم؛ ۵) «خنده همسر ابراهیم»: قرارگیری نابجای موضوع خنده همسر ابراهیم در



میان آیات مربوط (هود: ۷۱؛ ۶) «هامان و برج‌های بهشت»: شناسایی هویت هامان و قرارگیری غیرمنتظره او در کنار فرعون (غافر: ۳۶-۳۷؛ ۷) «مسخ یهودیان»: توضیح درباره معنای مسخ یهودیان به بوزینه (اعراف: ۱۶۳-۱۶۶؛ ۸) «یونس و قوم او»: بحث درباره خطای یونس و ترتیب زمانی دعوت او از قومش و قرارگیری او در دهان ماهی و همچنین رستگاری نهایی قوم او؛ ۹) «تولد مریم»: بحث درباره تولد مریم و نسبت او با هارون و عمران، تعجب مادر او از زاده شدن یک دختر و همچنین مسئله محراب مریم، قلم‌های قرعه‌کشی برای کفالت مریم و برتری او نسبت به دیگر زنان جهان (آل عمران: ۳۶-۴۴)؛ ۱۰) «قلب‌های ما ختنه نشده است»: بحث درباره مفهوم کلمه «غُلف» در بیان یهودیان (نساء: ۱۵۵) که اکثر مفسران آن را به معنای صفت «پوشیده» یا «مُهروموم‌شده» گرفته‌اند و معنای مختلفی را درباره‌اش ذکر کرده‌اند. برخی آن را بدین معنا گرفته‌اند که قلب‌های ما طوری است که نمی‌فهمیم محمد چه می‌گوید یا برخی آن را به صورت «غُلف» به معنای «ظرف» قرائت کرده‌اند و جمله را به این معنا گرفته‌اند که قلب ما پُر از دانش است و نیازی به محمد نداریم. زمخشری احتمال معنای ختنه‌نشده را برای غُلف ذکر می‌کند اما در انتها وقتی به آن نمی‌نهد. رینولدز معتقد است این‌جا قرآن با استفاده از این عبارت کوتاه به متون بایبلی ارجاع می‌دهد و این ارجاع در زمان پیامبر و معاصران او کاملاً مشخص و واضح بوده و بعدها به فراموشی سپرده شده است. ختنه کردن قلب استعاره‌ای بایبلی است که برای توصیف فرمانبرداری و محبت به خداوند به کار می‌رود. در این‌جا نیز همانند «ادعای کشتن مسیح»، قرآن این اتهام ریشه‌دار در سنت بایبلی را از دهان یهودیان نسبت به خودشان مطرح می‌کند؛ ۱۱) «کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده پندار»: درباره تفسیر زنده‌بودن شهدا پس از مرگ و جای‌گیری مستقیم آن‌ها در بهشت (آل عمران: ۱۶۹؛ ۱۲) «اصحاب کهف»: بحث درباره معنای کلمه «رقیم» و به طور کلی داستان اصحاب کهف؛ ۱۳) «محمد»: بحث درباره اینکه این واژه در قرآن اسم واقعی پیامبر یا صفتی برای اوست.

پس از این بررسی مفصل، نویسنده در فصل سوم روش تفسیری مفسران اسلامی را تحلیل می‌کند. از دیدگاه رینولدز، پنج سازوکار یا ابزار اصلی را می‌توان برای شناخت روش مفسران سنتی در تحلیل قرآن برشمرد. اولین ابزار داستان‌پردازی در تفاسیر است. مفسران



برای منطقی جلوه دادن یا دل‌پذیر کردن آیات قرآن پارامترهایی به آن می‌افزایند تا جنبهٔ روایی و داستانی متن را تقویت کنند که البته در بسیاری موارد کمکی به توضیح عبارات مبهم متن نمی‌کند. این گرایش در تفاسیر متأخر نسبت به تفاسیر متقدم فزونی می‌یابد. ابزار دوم ذکر روایات اسباب نزول است که علاوه بر تقویت جنبهٔ روایی و داستانی، آیات قرآن را با زندگی محمد پیوند می‌دهند. رینولدز معتقد است متن قرآن ارتباط کمی با زندگی پیامبر دارد اما با اضافه شدن اسباب نزول، روند شکل‌گیری قرآن با زندگی پیامبر پیوند می‌خورد و برای او جایگاهی رسمی ایجاد می‌کند. سازوکار سوم استفاده از اختلاف قرائات برای به دست آمدن معناهای جدیدتر است که البته در تفاسیر متأخر بیشتر صورت می‌گیرد و در تفاسیر متقدم کمتر به چشم می‌خورد. از نظر نویسندگان، برخی از این قرائات رسمی حدس‌هایی‌اند که مفسران برای اصلاح املائی یا دستوری متن از آن بهره گرفته‌اند. چهارمین ابزار، که برخی از مفسران برای یافتن معنایی منطقی برای واژه‌ها و عبارات نابجا استفاده کرده‌اند، «تأخیر المقدم» است، به این معنا که عبارت‌های پسینی متن را از جهت معنایی پیشینی در نظر می‌گیرند تا مشکل جابه‌جایی‌های موجود در عبارات قرآن را حل کنند. پنجمین و آخرین سازوکاری که رینولدز نام می‌برد استفاده از روایت‌های یهودی-مسیحی برای افزودن جزئیات داستانی بیشتر به متن است که در تفسیرهای نخستین معمول‌تر بوده است و نشان می‌دهد که مفسران عموماً از محتوای کتب مقدس قبلی خبر داشته‌اند. هرچند مفسران بعدی از این روایت‌ها فاصله گرفته‌اند و به روایت‌های مستقل اسلامی روی آورده‌اند.

در انتهای این فصل، نویسنده توضیح می‌دهد که قصدش از این تحلیل کم‌ارزش شمردن کار مفسران نیست. به عکس، او معتقد است خلق ابزارهای تفسیری نشان‌دهندهٔ خلاقیت و مهارت آنان در تغییر معنای متن بر اساس اهداف و اعتقادات خودشان است. اما این نوآوری‌ها در هر حال ارتباط تاریخی با متن قرآن ندارد. در نتیجه، بررسی‌های تفسیری به عنوان ژانری مستقل در تاریخ اسلام مهم‌اند اما به فهم معنای واقعی قرآن کمکی نمی‌کنند.

رینولدز در فصل چهارم و پس از آنکه نقش تفسیر در فهم متن را رد می‌کند به دنبال راهی برای فهم درست قرآن است. او این ادعا را طرح می‌کند که رابطهٔ قرآن با زیرمتن بائبلی آن همانند رابطهٔ موعظه‌نامه‌ها با متون مقدس است. در این باره او به استفادهٔ بسیار زیاد قرآن از



زبان اشاری برای ارجاع به متون بائبلی استناد می‌کند و می‌گوید بی‌توجهی به پس‌زمینه بائبلی قرآن منجر به سردرگمی خواننده یا مفسر خواهد شد. در موارد زیادی قرآن، با تکیه بر دانش قبلی مخاطبان خود، عبارات مبهمی می‌گوید و می‌گذرد. گاه حتی توالی زمانی رخدادها به هم می‌ریزد یا برخی افراد در مکان و زمان نادرست قرار می‌گیرند. از نظر رینولدز، همه این‌ها به این دلیل است که برای قرآن نقل روایت‌ها هدف نیست بلکه وسیله‌ای است برای موعظه. پس جنبه‌های ادبی داستان‌ها بیش از روایت صحیح آن‌ها یا آوردن نام دقیق افراد اهمیت دارد. مثلاً یونس گاه یونس خوانده می‌شود، گاه ذوالنون، و گاه صاحب‌الحوت. فرعون «ذوالاوتاد» خوانده می‌شود؛ نام اسکندر در میان نیست و از او فقط با صفت «ذوالقرنین» نام برده می‌شود. اصرار قرآن بر حفظ سجع نیز باعث می‌شود بسیاری از نام‌ها از حالت اصلی خود خارج شوند تا دوگانه‌های هم‌آوا شکل بگیرد. اسماعیل/اسرائیل، هارون/قارون، هاروت/ماروت، یاجوج/ماجوج و طالوت/جالوت همگی مثال‌هایی از این نوع‌اند. به کار بردن صفت‌ها به جای نام‌های اصلی، نیاوردن نام‌های اصلی یا تغییر تلفظ آن‌ها همگی برای تأثیر معنوی بیشتر انجام گرفته‌اند. در واقع، قرآن انتظار دارد خواننده با این اشارات بتواند نام اصلی آن‌ها را در متون بائبلی بیابد. قرآن به این معنا، همچون دیگر موعظه‌نامه‌ها، پیوسته به متون پیش از خود «تذکار» می‌دهد و تعلیمات آن‌ها را یادآوری می‌کند.

با این همه، رینولدز تأکید می‌کند که به حساب آوردن قرآن در زمره موعظه‌نامه‌های بائبلی به معنای کاستن ارزش ابداعی و نوآورانه آن نیست. او قرآن را تصحیحی بر متون بائبلی یا تلاشی برای جایگزینی آن نمی‌داند، بلکه متن قرآن را روایتی موعظه‌محور از سنت بائبلی تلقی می‌کند. از دیدگاه او، قرآن به‌طور مستقل و در کنار دیگر موعظه‌نامه‌های مسیحی به وجود آمده است و در نتیجه، نقاط مشترک زیادی با این نوع کتاب‌ها به‌ویژه در سنت سریانی دارد از جمله نثر مسجع، موضع‌گیری‌های ضدیهود، و حتی (در مواردی چون روایت اصحاب کهف) جملات و عبارات مشابه. رینولدز اگرچه گریه‌برداری قرآن از موعظه‌نامه‌های سریانی را رد می‌کند، این تشابهات را حاصل شیوع تفکرات مسیحیت سریانی در زمانه قرآن می‌داند و می‌گوید روایت‌های قرآن را باید موازی با دیگر موعظه‌نامه‌های سریانی دید.



در انتهای کتاب، رینولدز برای چندمین بار به روش‌های قرآن‌پژوهی معاصر انتقاد می‌کند و آن‌ها را گرفتار دام «تحلیل قرآن با استفاده از تفسیرهای اسلامی» می‌داند. او به‌ویژه با اشاره به برخی مدخل‌های «دائرةالمعارف قرآن» انتشارات بریل، این کتاب را بیش‌تر دائرةالمعارف «تفسیر» می‌داند تا قرآن. او می‌گوید به دلیل همین اشتباه روش‌شناختی است که امروزه حتی در فضا‌های آکادمیک فرض بر این است که دانستن زبان عربی (در کنار زبان‌های اروپایی و گاه فارسی) برای دانشجویان دوره دکتري مطالعات قرآنی کفایت می‌کند و کم‌تر بر روی دانش زبان‌های عبری، آرامی، سریانی، حبشی، یونانی و لاتین تأکید می‌شود. اگرچه تفسیر قرآن با استفاده از متون بایبلی ادعای جدیدی نیست و منتقدان رویکرد رینولدز به قرآن به صورت یک کُل و نیز عدم توجه او به جنبه‌های تاریخی-انتقادی قرآن را نقد کرده‌اند، آنچه کتاب «قرآن و زیرمتن بایبلی آن» را متمایز می‌کند بررسی‌های منسجم و روش‌مند آن است. بسیاری از کتاب‌هایی که در این حیطه چاپ می‌شوند، فاقد روش‌شناسی واحد و نگاه روش‌مند به متون‌اند. رینولدز با استفاده از این روش توانسته قرآن، تفاسیر اسلامی و ترجمه‌های مدرن را به نقد بکشد و در انتها این فرضیه را تقویت کند که قرآن موعظه‌نامه‌ای برگرفته از سنت بایبلی در کنار دیگر موعظه‌نامه‌های تولیدشده در دوران خود است. به‌علاوه، شجاعت او در نقد روش‌محورانه قرآن‌پژوهان غربی از دیگر ویژگی‌های کتاب است.

